

رابطه پزشک و بیمار حقیقت یا دروغ

دیر زمانی است که این مطلب در تمام محافل پزشکی جهان مورد بحث و تفسیر قرار دارد که در برابر بیماریهای خطرناک و مهلک از جمله سرطان ها باید به بیمار حقیقت را گفت یا نه؟

بسیاری از پزشکان به پیروی از سوگند نامه بقراط طرفدار حفظ امید در بیماران هستند؛ حتی هنگامیکه چنین کاری به معنای مخفی کردن حقیقت باشد. نظر بقراط آن بود که پزشکان باید با فاش نکردن وضعیت حال و آینده بیمار باعث جلوگیری از تشویش خاطر و دلواپسی او شوند؛ چرا که حتی بیان کمی او واقعیت امید بیمار و اراده او برای زیستن را بر باد خواهد داد.

اما این شیوه بعثت تقاضاهای بیشمار بیماران برای اطلاع از واقعیت بمنظور برنامه ریزی های آینده شان از حدود نیم قرن قبل دچار دگرگونی شده و در بسیاری از کشورهای جهان دانستن حقیقت را حق مسلم بیماران میدانند.

بیماران از پزشک معالج خویش سوال میکنند که چه بیماری دارند؟ چه درمانهایی را باید انجام دهند؟ چه میزان خطر دارد؟ آیا سرطان دارند یا نه؟ و نهایتاً چه مدت عمر خواهند کرد؟ چرا که بسیاری مایلند درمانهای پیشنهادی - از جمله شیمی درمانی - را بپذیرند و بعضی مایل به انجام آن نیستند و عده زیادی هم میخواهند باقی عمر را مطابق میل خودشان بگذرانند و بدنبال آرزوهای بر آورده نشده بروند!؟

از طرفی اصل نخست از اصول چهارگانه اخلاق پزشکی میگوید: بیمار حق دارد از نوع بیماری؛ اقدامات درمانی و نتایج و عوارض آن آگاه باشد و دراین راه جنبش های طرفدار حقوق بیماران خصوصاً در آمریکا و بیشتر کشورهای اروپائی؛ انقلابی در وضعیت پیشین به وجود آورده و حق قانونی بیماران برای اطلاع کامل از وضعیت پزشکی شان را یک اصل حاکم می دانند و در این مسیر آنقدر پیش میروند که «اتا نازی» را هم وارد اخلاق پزشکی کرده و آنرا اخلاقی قلمداد می کنند.

دکتر عبدالحمید حسابی

استادجراحی دانشگاه علوم پزشکی تهران

این حکم صداقت گاهی پزشکان را آنقدر جلو میبرد که تصویری مایوس کننده تر از حد لزوم از بیماری میدهند؛ تا در صورتیکه بیماری بطرف بهبودی رفت ژستی قهرمانانه بخود بگیرند. در مقابل عده ای هم عقیده دارند هنگامی که پزشک با برخوردی خشک عوارض جانبی و آمار یأس آوری را برای بیماری می شمارد؛ در اصل پیش آگهی نومید کننده ای را برای بیمار مطرح کرده و او را بکلی نا امید می کند.

روان شناسان امید را پرنده ای میدانند که در روح آشیان می گیرد و آنرا از ضروریات زندگی میدانند. متخصصین پزشکی تسکینی هم عقیده دارند ، که امید در درون بیمار زندگی می کند و رفتار پزشک میتواند آن را بر انگیزد یا سرکوب کند.

اینجاست که واقعاً یک پزشک در می ماند که با بیان همه ی حقیقت در مورد وخامت بیماری او را بکلی نومید کند یا آنکه با کتمان حقیقت یک امید دروغین در او بوجود آورد ؟

اما در کشور ما وضعیت روحی و فرهنگی مردم این مرز و بوم در این مورد بسیار متفاوت است و بیماران ما انواع و اقسام حالات و روحیات مختلفی دارند و واقعاً پزشک ایرانی در می ماند که چگونه رفتار کند. آیا واقعیت را بگوید یا امید واهی بدهد؟ آنهم در شرایطی که در بسیاری از موارد بستگان بیمار پیشاپیش حضوری یا تلفنی تاکید می کنند که مبادا بیمار از مرض خودش آگاه شود که

خودش را خواهد کشت؟! و بدین ترتیب مانع از گفتن تمامی واقعیت می شوند و حتی گوشه ای از بیماری را هم اجازه نمی دهند باز کنیم و این امر غالباً مشکل ساز میشود. مثلاً بیماری که کانسر رکتوم دارد و نیاز به کولوستومی حتمی است نه تنها اصرار دارند که کلمه سرطان گفته نشود ، بلکه تاکید می کنند از کولوستومی هم حرفی زده نشود و این موضوع چه بسا بعداً گله و حتی شکایت بیمار را بدنبال خواهد داشت که چرا بدون اجازه من این بلا! را سرمن آوردید....

پس چه باید کرد؟

اگر سر دبیر گرامی اجازه دهند این سؤال را به بحث همگانی می گذاریم و از همه خوانندگان عزیز در همه سطوح از استادان تا دانشجویان پزشکی تقاضا می کنیم در آن شرکت نمایند.

بنظر خود من بعنوان یک جراح پیر بعد از متجاوز از نیم قرن جراحی بیماران بدحال و سنگین ؛ هیچ مقررات و دستورالعمل های ثابتی درباره بیماران خودمان نمی توان تنظیم کرد بلکه در مورد هر بیمار باید بر حسب وضعیت فرهنگی و روحی و روانی خودش و اطرافیانش بطور اختصاصی تصمیم گیری نمود و در این مسیر از ایمان و اعتقادات بیمار و میزان توکل او به ذات یکتا کمک گرفت و در شرایط خاص دروغ مصلحت آمیز را هم فراموش نکرد.